

فاقه نذارم بار بار دلم آید که بتلیم دیگر دم تا در هر سو
 که زندیکه کم کسی را بر احوال من اطلاع نباشد پست
 بس که سخت و کس ندانست که کسیت بس جان
 بلب آید که برا کس نگریت باز از نمانت اعدا باندکم
 که در شای من بخند و صغی مراد حق عیال بدم مر و جل
 کنند و گویند قطعه این آن حقیقت را آید که نخواهد دید و
 نیک بختی تن آسانی که نیند خویش تن را زین فرزند
 بگذارد بختی در محاسبه چنانکه دانی چیزی دانم که اگر
 شما جهمی معین شود که فرزند حقیقت باشد بقیه عمر از عهده
 شکر این پروان شواکم آمد کفتم ای برادر عمل باد شاه
 دو طرف دارد امیدمان و پیم جان و صلاف را ای مرد

پان

بدان اسپد درین چو افشادن قطع کس نیاید بجا نذر
 که حسرت از زمین و باغ بدهد یا بکشوش و غصه راضی شود
 یا چکر بند پیش ز رخ بنده گفت این موافق حال من
 و جواب مطابق سوال من بنیاد روی شنیده که هر که دنیا
 در زود پست راستی موجب رضای خداست بس نیک
 که کم شد از ره راستی و حکما گفته اند که چهار کس از چهار
 بر خند خراجی از سلطان در دراز پاس بان فاسق از غما
 و موزی از محتب آنرا که حساب پاکست از محاسبه با
 قطعه مکن فراخ روی در عمل اگر خواهی که وقت برقع
 تو باشد مجال دشمن شکست تو پاک باش و مدارای
 از کس پاک زنب جانه ناپاک کاران بر شکست